

بحران بازنمایی در رمان *آزاده خانم* و نویسنده/ش نوشته رضا براهنی

فرزاد کریمی*

چکیده

بحران بازنمایی از اصطلاحات متعلق به نقد و نظریه ادبیات پسامدرن است. این عبارت به بحران‌های عصر حاضر از قبیل بحران معنا، سرگشتگی انسان معاصر در میان انبوهی از داده‌های معتبر و نامعتبر، از خودبیگانگی و... اشاره دارد. ادبیات به مثابه آینه تمام‌نمای زندگی انسان، بازگوکننده این بحران‌ها در دوره معاصر است. رمان *آزاده خانم* و نویسنده/ش یا آشویتس خصوصی دکتر شریفی، نوشته رضا براهنی، از شناخته‌شده‌ترین رمان‌های سه‌دهه اخیر ایران است. این رمان را می‌توان اثری درخور توجه در شیوه داستان‌نویسی پسامدرن ایران دانست. در مقاله حاضر، بحران بازنمایی در رمان *آزاده خانم* و نویسنده/ش، با تکیه بر "سوژه"، به مثابه جایگزین فلسفی مفهوم "انسان"، تحلیل شده است. در این تحلیل، عوامل بحرانی شدن بازنمایی، پیامدهای آن بر سوژه انسانی و نوع تأثیرگذاری آن بر شخصیت‌ها در اثری داستانی بررسی و تبیین شده است؛ در نتیجه، بحران‌هایی چون بحران هویت، بحران شخصیت و... را می‌توان از عوارض ابتلای انسان امروز به بحران بازنمایی دانست.

کلیدواژه‌ها: *آزاده خانم* و نویسنده/ش، ادبیات پسامدرن، بحران بازنمایی، رضا براهنی، سوژه.

* دانش‌آموخته دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شیراز frzd4233@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۹۵/۱۲/۲۱ تاریخ پذیرش: ۹۶/۳/۲۲

دوفصلنامه زبان و ادبیات فارسی، سال ۲۶، شماره ۸۴، بهار و تابستان ۱۳۹۷

مقدمه

بازنمایی^۱ از بنیادی‌ترین اصطلاحات فلسفه معاصر است. می‌توان یکی از وجوه ممیزه اصلی فلسفه پیشامدرن، مدرن و پسامدرن را شیوه‌های گوناگون بازنمایی در هر دوره دانست. به همین نسبت، بازنمایی در هر نحله فلسفی تعریف و کارکردی جداگانه یافته است. وضعیت تفکر و شیوه‌های کسب آگاهی انسان، همه، به نوع نگرش او به جهان پیرامونش و چگونگی بازنمایی آن در ذهن او بازسته است. مطالعه انسان در قالب شخصیت‌های داستانی، راهکاری عملی برای تحلیل شیوه‌های بازنمایی است. رمان *آزاده‌خانم* و نویسنده/ش یا آشویتس خصوصی دکتر شریفی اثری است به قلم نویسنده‌ای توانا که دستی نیز در نظریه‌پردازی ادبی ایران داشته و از متقدمان نقد ادبی در حوزه نظریه‌های نو جهانی در زمینه ادبیات است. این اثر از جنبه‌های گوناگون مضمونی و شگردپردازی، رمانی پسامدرن است و نقدها و تحلیل‌های نسبتاً زیادی که از این اثر تاکنون منتشر شده است بر پست‌مدرن بودن آن تأکید دارد. در این مقاله، با تحلیل بازنمایی در رمان مزبور، ارتباط آن با دنیای داستانی پسامدرن از این منظر بررسی خواهد شد.

پیشینه پژوهش

جست‌وجو در پژوهش‌های فلسفی و ادبی ایران درباره "بازنمایی"، تحقیقی مستقل و روشنگر در این زمینه را نشان نمی‌دهد. این اصطلاح را باید بیشتر در میان آثار ترجمه‌شده فلسفی یا ترجمه-تألیف‌هایی جست‌وجو کرد که صرفاً خصوصیت توصیفی دارند یا به تعریفی از آن اکتفا کرده‌اند. به‌طور اولی، پژوهشی که در آن به صورت کاربردی وضعیت بازنمایی در اثری ادبی تحلیل شده باشد (دست‌کم در نقد و نظریه ادبی فارسی) وجود ندارد. از جمله کتاب‌های مرجع در فلسفه مدرن غرب که به‌طور مستقیم به این موضوع اختصاص دارد، می‌توان از جهان همچون /زاده و بازنمایی (شوپنهاور، ۲۰۱۰) نام برد که ویرایش اصلی آن نخستین بار در سال ۱۸۴۴ منتشر شده است. اما مهم‌ترین کتاب درباره بازنمایی، معناها و شیوه‌های کاربرد آن در دوره‌های گوناگون را باید نظم /شیاء (فوکو، ۲۰۰۵) دانست که نخستین بار در سال ۱۹۶۵ منتشر شده است. تحلیل‌های داده‌شده در این کتاب را می‌توان زمینه‌ساز ورود به بحث "بحران بازنمایی" دانست که بیشتر در نوشته‌های بودریار بسط و گسترش داده شده است (برای نمونه ر.ک: بودریار، ۲۰۰۷: ۷۳).

درباره رمان *آزاده‌خانم* و نویسنده/ش تاکنون پژوهش‌هایی انجام شده که بیشتر آنها به تحلیل ویژگی‌های روایت‌شناسانه و کشف شگردهای داستان‌پردازی پست‌مدرن در این اثر

معطوف است. یکی از مفصل‌ترین این پژوهش‌ها در پسامدرنیسم در ادبیات داستانی ایران (تدینی، ۱۳۸۸: ۲۳۲-۳۵۵) قابل مشاهده است. نویسنده شگردهای روایی داستان پسامدرن را در این رمان استخراج و با شاهدمثال‌های متعدد آنها را توصیف کرده است. تعدادی از این شگردها عبارت است از: اتصال کوتاه، فراداستان، فرجام‌های چندگانه، بینامتنیت، تناقض و عدم قطعیت، تغییر راوی و زاویه دید، آشفتگی زمان و مکان، مرگ فراروایت‌ها و طنز. بحث "محتوای وجودشناسانه" نیز در کتاب مطرح شده که به نظر می‌رسد نویسنده نتوانسته آن‌چنان که لازم است این مفهوم و فلسفه وجودی آن را دریابد و در پژوهش خود به کار گیرد.

نویسنده مقاله «رمان پسامدرن چیست؟ (بررسی شیوه‌های روایت در رمان *آزاده خانم* و نویسنده/ش)» (پاینده، ۱۳۸۶) نظریه "تهی‌شدگی" جان بارت^۲ را تشریح و در پایان شاهدمثال‌هایی از رمان *آزاده خانم* و نویسنده/ش را با بحث خود همراه کرده است. در این مقاله، تحلیل سبک‌شناختی اثر با اشاره‌هایی کلی به شگردهای روایی ادبیات پسامدرن، همچون تعدد زاویه‌های دید و بیان شیوه داستان‌نویسی به‌وسیله راوی، به نتیجه‌ای درخور توجه درباب رمان پیش‌گفته ختم شده است:

رمان *آزاده خانم*... الگوی مناسبی از داستان‌نویسی به سبک و سیاق پسامدرن در کشور ما ارائه می‌دهد، الگویی که به پیروی از رویکرد جان بارت در مباحث نظری مربوط به رمان پسامدرن، نوآوری شکلی را با کاوشگری محتوایی درباره مسائل هستی‌شناختی در عصر پسامدرن خلافتان درهم می‌آمیزد (همان، ۴۶).

همچنین، نویسندگان مقاله‌های «اسطوره و اسطوره‌زدایی در *آزاده خانم* و نویسنده/ش» (شهپرادر، ۱۳۸۴)، «بررسی مؤلفه‌های پسامدرن در رمان *آزاده خانم* و نویسنده/ش نوشته رضا براهنی» (پیروز و همکاران، ۱۳۹۰) و «به‌صدادرآوردن جهان آینده» (عامری، ۱۳۷۸) به بررسی شیوه‌های داستان‌نویسی پسامدرن در رمان مزبور پرداخته‌اند که بیشتر به بحث‌های کلی و شناخته‌شده درباره ادبیات پست‌مدرن یا یافتن مصداق‌هایی برای آن اختصاص دارند.

رضا براهنی

رضا براهنی، متولد ۱۳۱۴ در تبریز، شاعر، نویسنده، منتقد و نظریه‌پرداز شناخته‌شده ایرانی در چهاردهم اخیر است. او مؤلف هفت رمان، پانزده مجموعه شعر یا دفتر شعر بلند و بیش از ده کتاب نقد و نظریه ادبی (و اجتماعی) است. *طلا در مس* (در شعر و شاعری) (براهنی،

(۱۳۷۱)، قصه‌نویسی (براهنی، ۱۳۹۳) و مؤخره خطاب به پروانه‌ها و چرا من دیگر یک شاعر نیمایی نیستم (براهنی، ۱۳۸۸)، سه اثر برجسته در نقد و نظریه ادبی ایران، از تألیفات او است که هنوز اعتبار خود را در میان این‌گونه آثار حفظ کرده است.

خلاصه رمان

این رمان مجموعه‌ای از روایت‌های تودرتو است که بعضی نیمه‌تمام رها شده‌اند، بعضی با تغییر راوی یا زاویه دید ادامه پیدا کرده و بعضی ماجراها در داستانی دیگر هدف ارجاع واقع شده‌اند. رمان از زبان نویسنده‌ای روایت می‌شود که یکی از داستان‌های قدیمی‌اش را انتخاب کرده تا دوستش آن را چاپ کند: داستان بیباوغلی. رمان با اشاره‌هایی به وضعیت سیاسی زمان نگارش رمان آغاز شده است. داستان زن سه‌چشم رئیس‌جمهور امریکا از داستان‌های ناتمام‌رهاشده رمان است، اما خط داستانی اصلی رمان بر محور شخصیت آزاده‌خانم می‌گردد. در این زمان است که دکتر شریفی، یکی دیگر از شخصیت‌های اصلی رمان، وارد داستان می‌شود. او پسردایی بیباوغلی، همسر آزاده‌خانم، است. آزاده‌خانم از بیباوغلی ناملایمت و شکنجه دیده و سرانجام بر اثر همین ناملایمات درگذشته است. اما آزاده‌خانم باوجود زنده‌نبودن، همواره در سراسر رمان حضور دارد. این حضور به‌خصوص در یک‌چهارم پایانی رمان، که خط سیر داستانی در آن کم‌رنگ شده و بیشتر به بیان اوهام و هذیان‌گویی‌های راوی تعلق پیدا کرده است، بیشتر به‌چشم می‌خورد. در پایان، همان‌طور که از ابتدای رمان پیش‌بینی شده بود، شریفی با درآغوش گرفتن بیباوغلی زندگی او را به پایان می‌رساند.

بازنمایی

«بازنمایی» یکی از مفاهیم بنیادین فلسفه از فلسفه کلاسیک تا امروز است. در فلسفه مدرن، بازنمایی بیش از آنکه در معنای محاکات مطرح باشد، به‌شیوه‌های تولید معنا و فرایندهای ادراکی انسان مربوط می‌شود. «بازنمایی قسمتی ضروری از فرایندی است که به‌وسیله آن معنا تولید و بین اعضای فرهنگ مبادله می‌شود» (هال، ۱۹۹۷: ۱۵). وجه شناختی هر شیء از طریق بازنمایی به ادراک انسان درمی‌آید. درحقیقت، «نشانه» عامل سازنده بازنمایی است. در فلسفه مدرن «هر بازنمایی قابلیت نشانه‌شدن^۳ داشت و می‌توانست جایگاهش را برای شناخته‌شدن در نظامی از این‌همانی‌ها و تفاوت‌ها پیدا کند» (فوکو، ۲۰۰۵: ۱۹۰). بازنمایی در قالب نشانه صورت می‌گیرد. این نشانه می‌تواند زبانی، تصویری، نمایشی یا... باشد. در رمان آزاده‌خانم و نویسنده‌اش دو شخصیت حضور دارند که تحلیل وضعیت

بازنمایی آنها جالب توجه است: دکتر رضا و آزاده خانم. در آغاز رمان، بازنمایی دکتر رضا به شیوه‌ای معمول انجام گرفته است:

یک دکتری بود به اسم دکتر اکبر که نویسنده و روان‌پزشک بود و دکتر مادر دکتر رضا هم بود که دکتر ادبیات و نویسنده بود... مادر دکتر رضا، که اسمش زهراسلطان بود، بی‌سواد بود ولی قصه‌گو بود (براهنی، ۱۳۸۱: ۳).

اما در همان شروع روایت، علائمی در رمان وجود دارد که نشان می‌دهد این وضعیت عادی در بازنمایی دست‌خوش دگرگونی خواهد شد: «صدایی که از تلفن به گوشش می‌رسید جنسیت نداشت، معلوم نبود زن است یا مرد» (همان، ۱۳). دیده می‌شود که برای بازنمایی دکتر رضا از نشانه‌هایی چون دکتر ادبیات، نویسنده و مشخصه‌هایی از مادرش استفاده شده است. این نشانه‌پذیری درباره شخصی که صدایش از تلفن به گوش می‌رسد به گونه‌ای دیگر است. برای او دست‌کم در بعد جنسیت نمی‌توان نشانه‌ای متصور شد. به عبارتی، می‌توان علائم فاصله‌گرفتن تدریجی حقیقت از واقعیت را در متن مشاهده کرد. خواننده رمان اندک‌اندک خود را با حقیقت‌هایی روبه‌رو می‌بیند که بازنمودی از واقعیت نیست.

بازنمایی و حقیقت

چنان‌که گفته شد، بازنمایی نظامی از این‌همانی‌ها و تفاوت‌هاست. می‌توان گفت این تناقض‌ها و تضادها به سوژه مدرن امکان بازنمایی می‌دهد. با پیش‌رفتن رمان به تدریج تناقض‌ها و دگربودگی‌هایی در نشانه‌های انسانی کنشگران دیدنی می‌شود. این تناقض‌ها و ناهم‌گونی‌ها مبنای بازنمایی مدرن است؛ زیرا «تناقض یک شرط درونی هر این‌همانی است» (ژیرک، ۲۰۰۸: XXIX). بدین ترتیب، بازنمایی مدرن، برخلاف بازنمایی سنتی، قطعیتی در بازنموده خود ارائه نمی‌دهد:

شاید در وجود دکتر اکبر چیزی هست که تو به او قصه‌ای را بدهی که هم آن "آهان" را داشته باشد هم آن "دیگه من از اسب افتادم" را، هم آن معشوق زندگی‌کننده با دیگری را داشته باشد و هم آن سؤال تلفنی مرموز و عجیب را، "چرا زن سه چشم" را، و هم جواب قطعی هیچ سؤالی نباشد (براهنی، ۱۳۸۱: ۱۹۹).

مجموعه این‌همانی‌ها و تناقض‌ها بازنمایی را به سوی عدم قطعیت سوق داده است. در موقعیت عدم قطعیت در دنیای مدرن، دیگر نمی‌توان به دنبال معنای ثابت یا بنیادین برای مفاهیم بود. در این دنیا «تنها لایه‌هایی از تعبیر در کار است که روی هم انباشته می‌شود و

شکل حقیقت، ضرورت و بدهت پیدا می‌کند» (دریفوس و رابینو، ۱۳۹۱: ۲۳). در وضعیت فرهنگی مابعد مدرنیته، این لایه‌های تعبیر نیز کارکرد خود را از دست داده است. در این زمان، تولید حقیقتی جدید (بدون توجه به اصالت و اعتبار آن) بر تعبیر مفاهیم پیشین برتری داده شده است. «انسان‌ها با تولید حقیقت و ضرورت بر خود و دیگران حکم می‌رانند، درحالی‌که اصل و منشأ حقیقت جهان‌شمول و بی‌زمانی وجود ندارد» (همان: ۲۳-۲۴). بدین ترتیب، مفهومی جدید از حقیقت ارائه می‌شود که تابع مقتضیات متن است، نوعی حقیقت متنی.

حقیقت متنی و رمزگان

حرکت از سنت به پسامدرنیته، حرکت از قطعیت حقیقت به عدم قطعیت حقیقت در نتیجه تعبیری شدن و رسیدن به ساخت موقعیتی حقیقت، به‌منظور حفظ جایگاه انسان در روابط قدرت با دیگران است. نسبی شدن حقیقت در دنیای مدرن و موقعیتی شدن آن در دنیای پسامدرن فرایندی بطئی است که در روند پیشرفت رمان *آزاده‌خانم* و نویسنده/ش به‌آشکاری قابل مشاهده است. نویسنده این رمان خواننده را به‌ناگاه به دنیای حقیقت‌های ساختگی و موقتی پرتاب نکرده است. نشانه‌های ورود به حقیقت زمانمند (حقیقت موقعیتی و تابع اقتضائات زمان) جایی در رمان آغاز شده که شادان دلیل جست‌وجوی پسردایی بیباوغلی را این‌چنین برای بیباوغلی شرح داده است:

من پیغمبر نیستم میری! ولی خوب می‌دونم که حکایت مرگ علی‌پهلوان، حکایت مرگ تو و حکایت مرگ من و آن پسردایی ولدالزناى تو رو قراره بنویسه (براهنی، ۱۳۸۱: ۳۱).

این‌جاست که حقیقت متنی شده است. حقیقت چیزی است که نویسنده قرار است در آینده بنویسد. اما این تخیل نیست، بلکه در معنای واقعی، حقیقت است، حقیقتی که بنیادین و جهان‌شمول نیست، تولیدشده به‌دست یک انسان و تابع روابط قدرت و در راستای خواست او است.

حقیقت متنی نشانه‌های متنی می‌سازد. نشانه‌های برساننده بازنمایی، نشانه‌های تابع متن است. بدین ترتیب، نقش رمزگان^۴ در این میان اهمیت بسیار پیدا می‌کند. رمزگان به‌منزله ابزار انتقال معنا به نشانه، تعیین‌کننده وضعیت واقعیت در غیاب حقیقت مطلق و حتی حقیقت نسبی است. اگر نظام بازنمایی کلاسیک را مبتنی بر واقعیت بدانیم، نظام بازنمایی مدرن نظامی است که «ارجاع بنیادین آن به رمزگان است تا به واقعیت» (چندلر، ۲۰۰۷: ۱۶۰). وقتی حقیقت تابع موقعیت متنی‌اش می‌شود، نظام بازنمایی نه می‌تواند به واقعیت ارجاع دهد و نه رمزگان ثابت و پیشینی‌ای وجود دارد که بازنمایی با ارجاع به آن،

نشانه‌ای مدرن بیافریند. این وضعیت وضعیتی بحرانی برای رمزگان، نشانه و در نتیجه کل نظام بازنمایی به وجود خواهد آورد. در رمان *آزاده‌خانم* و نویسنده‌اش این وضعیت بحرانی از آنجا آغاز شده که شخصیت اصلی رمان (آزاده‌خانم) به تصویر کشیده شده است. این تصویرگری در جریان نمایشی که اسماعیل شاهرودی (شاعر شناخته‌شده ایرانی، ۱۳۰۴-۱۳۶۰) در جایی از رمان اجرا کرده است اتفاق افتاده و راوی آن بیباوغلی (همسر آزاده‌خانم) است. این قسمت از رمان، که نزدیک به شصت صفحه از کتاب را به خود اختصاص داده است، مبنایی برای بازنمایی‌های مختلف از یک شخصیت (آزاده‌خانم) است که تا پایان کتاب به‌شیوه‌های گوناگون در ارتباط با زندگی شخصیت نویسنده (دکتر شریفی) در رمان حاضر شده‌اند.

روایت بیباوغلی از زوایای گوناگون بازنمایی شخصیت و چهره آزاده‌خانم زمانی اتفاق افتاده که بیباوغلی در خواب است. این روایت ارتباط رؤیاپردازی با واقعیت زندگی نویسنده، وضعیت بی‌ثباتی رمزگان و در نتیجه بحران در نشانه‌پذیری شخصیت آزاده‌خانم را نمایان می‌سازد. در جریان این توصیف، دیگر کنشگران حاضر در روایت نیز دچار همان بحران نشانه‌پذیری هستند:

من هرگز نتوانستم آن قد و قامت را فراموش کنم. خدایا پس چرا من او را به آن روز انداختم. فیاض در یک شب او را دوبار کشت ولی سریع. احمد سلمونی هم فوراً کشت، گرچه بعداً رویش کار کرد ولی من هر شب کشتمش (براهنی، ۱۳۸۱: ۱۱۴).

یا:

نمی‌دانم این چه حیوانی است. ما دوتایی، زن و شوهر، عقل‌هایمان را گذاشتیم روی هم. من صورت شادان را می‌کشیدم، آزاده‌خانم صورت من را. و نهایتاً این صورت واحد را کشیدیم... می‌گویند پیرمرد خنزری هم این‌شکلی بود (ص ۱۱۵).

نشانه، رمزگان و زبان هم‌پسته‌هایی هستند که بازنمایی واقعیت را برعهده دارند. نشانه از طریق رمزگان زبان را واجد معنا می‌سازد و این معناست که در زبان بازنمایی می‌شود. بروز بحران در هریک از این سه عامل، دو عامل دیگر و در نتیجه بازنمایی را نیز در وضعیتی بحرانی قرار می‌دهد.

بحران رمزگان و پارادایم‌های بازنمایی

در تمام توصیف‌هایی که از آزاده‌خانم و دیگر شخصیت‌های حاضر بازنمایی شده است، عکس، نقاشی یا عکسی از مجسمه‌ای ضمیمه‌ی مطلب است. در بسیاری موارد به عکاس یا نقاش یا مجسمه‌ساز نیز اشاره شده است:

عکس شماره ۹، "کفین" آزاده‌خانم، کار رودن (براهنی، ۱۳۸۱: ۱۲۴).

یا:

عکس شماره ۱۰، "قدمین" آزاده‌خانم، کار پیکاسو (همان، ۱۲۶).

بدین ترتیب، عکس، نقش و مجسمه به‌منزله ابزار مهم بازنمایی در وضعیت بحرانی قرار گرفته است. فرایند بحرانی‌شدن را باید در تردد این ابزارها از نشانه‌های شمالی به نمادین دانست. پیرس^۵ پارادایم‌های بازنمایی را متشکل از سه‌وجه نشانه دانسته است: نمایه‌ای، شمالی و نمادین (مکاریک، ۱۳۸۸: ۳۲۹).

عکس، نقش و مجسمه از صریح‌ترین و بی‌واسطه‌ترین عوامل سازنده نشانه شمالی‌اند. راوی در توصیف‌های یادشده، این نشانه‌ها را نه در وجه شمالی، که در وجه نمادین به‌کار گرفته است. استفاده از عکس‌های ازپیش‌موجود، نقاشی‌هایی از نقاشان معروف و عکس مجسمه‌ای از مجسمه‌سازی شناخته‌شده، به‌ویژه در سبک‌های مدرن که با توصیف سنتی از آزاده‌خانم در تعارض است، نمادین‌بودن نشانه‌ها را سبب شده است. این سرگشتگی نشانه میان شمالی‌بودن و نمادین‌بودن و نهایتاً استفاده نمادین از طرح‌های شمالی در گفتار راوی، سبب‌ساز بحران در نشانه‌پذیری، بحران در شکل‌گیری پارادایم‌های بازنمایی و سرانجام بحران در بازنمایی است. در صفحه ۱۱۸ عکسی از زنی است و در صفحه پیش از آن درباره این تصویر توضیح داده شده است:

آزاده‌خانم در سفر خیالی‌اش به اسکندریه و قاهره در قرن نوزدهم این عکس را گرفته است (ص ۱۱۷).

عکسی حقیقی از سفری خیالی، نشانه‌ای شمالی که به مدلولی واقعی ارجاع ندارد. تکثر نشانه شمالی نمود دیگری از بحران است. نشانه شمالی براساس شباهت بنا می‌شود. وقتی موضوع بازنمایی (آزاده‌خانم) در قالب پنج‌تن متکثر می‌شود به‌طور بدیهی شباهت میان سوژه و بازنمایی‌هایش دچار خلل می‌شود. در این وضعیت، هر بازنمایی از سوژه شخصیتی با بازنمایی‌های دیگر متفاوت است. در این قسمت از رمان حاضر، پنج بازنمایی از سوژه ارائه شده و این موضوع ماهیت نشانه‌های بازنامگر را زیر سؤال برده است.

بازنمایی در رمان *آزاده‌خانم* و نویسنده/ش زمانی بیشتر جالب توجه می‌شود که بدانیم شخصیت "گوهر" - که یکی از بازنمایی‌های آزاده‌خانم است - در رمان اصلی‌اش، سنگ صبور (چوبک، ۱۳۵۶)، زنی مرده است و نیز "سیف‌القلم" که پیش از این عکاسی تعدادی از عکس‌های آزاده‌خانم به او نسبت داده شده است هم یکی دیگر از شخصیت‌های رمان مزبور است. سیف‌القلم در رمان *آزاده‌خانم* و نویسنده/ش، درعین حال که عکاس عکس‌های آزاده‌خانم است، نقشی را که در رمان سنگ صبور دارد نیز ایفا کرده است. او قاتل آزاده‌خانم شده است:

بعد گردن‌بند را هم از دور گردنش درآورد که توی بازار معلوم شد بدل است: آزاده‌خانم در این جا چندبار مرده است (همان، ۱۲۲).

«در این»، در عبارت نقل قول، به عکسی اشاره دارد با عنوان «آزاده‌خانم در دوربین سیف‌القلم» (همان، ۱۲۳). این عکس، تصویری از یک زن زنده که تابه‌حال چندبار مرده است، نشانه‌ای شمایی است که مدلول و در نتیجه وضعیت دلالتی خود را از دست داده است. در موقعیت وجود نشانه بدون امکان دلالت، واقعیت از دست رفته، با وضعیتی مواجه می‌شویم که بودریار آن را "فزون واقعی" نامیده است (بودریار، ۱۹۸۳: ۲).

فزون واقعی، نتیجه تشنگی در پارادایم‌های بازنمایی

نشانه‌ای که در بازنمایی واقعیت مربوط به خود دچار بحران شده، نشانه‌ای است که نه به‌وجه دلالت مستقیم و نه به‌وجه دلالت ضمنی، نه از طریق رابطه مجاورت و نه از طریق رابطه مشابهت، بر مدلول خود دلالت ندارد. موضوع فزون واقعیت «نه مسئله تقلید، نه رونوشت‌برداری، نه حتی نقیض‌پردازی است. مسئله جانشینی نشانه‌های واقعیت به‌جای خود واقعیت است» (بودریار، ۱۹۸۳: ۴). هریک از سبک‌های بازنمایی در هنرهای تجسمی به‌گونه‌ای با واقعیت رابطه دارد، اما هیچ‌کدام خود واقعیت نیست. وقتی نشانه‌های امر واقعی، حتی در قالبی دگرگون شده مانند نقاشی کوبیستی، جایگزین خود واقعیت می‌شود با امر فزون واقعی روبه‌رو می‌شویم. بازنمایی داده شده از آزاده‌خانم در این قسمت، که مجموعه‌ای از نشانه‌های امر واقعی به‌جای واقعیت و ترکیب این نشانه‌هاست، در نهایت شخصیتی را به‌تصویر کشیده که نه می‌توان آن را واقعی دانست نه غیر واقعی. فزون واقعی اصطلاحی برای بیان وضعیت بحرانی بازنمایی در این کولاز است.

وضعیت فزون واقعی را می‌توان در حلول آزاده‌خانم در قالب ناستنکا دنبال کرد. ناستنکا شخصیت زنی تنها در داستان شب‌های روشن نوشته فئودور داستایوفسکی نویسنده شهیر روس است. آزاده‌خانم برای این حلول، سفری به طول و عرض جغرافیا و تاریخ را پشت سر گذاشته است، سفری از تبریز به پترزبورگ صدسال پیش، در طول چهار روز. نویسنده در بیان این ماجرا، به صورت متعدد و متوالی، بازنمایی فزون واقعی را در وضعیت کنشگران حاضر در ماجرا نشان داده است:

“فدور” گفت: خیلی خوب. خودم را معرفی می‌کنم: شخصیت. من یک شخصیت‌م (براهنی، ۱۳۸۱: ۱۳۶).

بالاخره او زن صدوبیست و هفت ساله‌ای بود که در برابر مرد جوان بیست و هفت ساله‌ای ایستاده بود. ناستنکای صدساله به اضافه آزاده‌خانم جوان بیست و یک ساله که حالا در وجود “ناستنکای” بیست و یک ساله در برابر “فدور” حاضر شده بود (همان).

فزون واقعیت زمانی شکل می‌گیرد که پس از حلول آزاده‌خانم در قالب ناستنکا، همان رویدادهای داستان شب‌های روشن، بین او و فدور اتفاق می‌افتد و همان گفت‌وگوها ردوبدل می‌شود. میان‌متنی که به این شکل در روایت وارد شده، واقعیت حاضر را با واقعیت روایت‌شده پیشین درآمیخته و وجوهی جدید از وجود آزاده‌خانم را بازنمایی کرده است. بحران ناشی از تکرار بازنمایی‌ها در ادامه رمان، با گسترش بینامتنیت داستان با ادبیات داستانی ایران و جهان، از دوران کهن تا امروز، شکلی کامل‌تر یافته است.

آزاده‌خانم، که در سفرش به پترزبورگ نام چهارآزاد (نام شهرزاد در قصه‌های هزارویک‌شب) را به خود گرفته بود، در قالب شخصیت‌های متعددی مسخ شده است. از این جمله است زن اثیری رمان بوف‌کور (هدایت، ۲۵۳۶)، در صفحه‌های ۱۵۹-۱۶۵ رمان آزاده‌خانم و نویسنده‌اش. همچنین، سفر چشم‌ها و چهره دیوانه‌کننده او از قونیه تا ازمیر تا قسطنطنیه تا تسالونیک و تا آتن، بر شاعران بزرگ یونانی و ترک، حتی شمس و مولانا تأثیر بسیار گذاشته است (براهنی، ۱۳۸۱: ۱۵۶). در جایی نیز به راسکلنیکف، شخصیت اصلی رمان جنایت و مکافات، نوشته فئودور داستایوفسکی، اشاره‌ای شده است. بدین ترتیب، تأثیرگذاری او از زمان‌مندی تاریخی فارغ است؛ چنان‌که حتی عکسی از آزاده‌خانم در کتاب وجود دارد: «در سال صد پیش از هجرت» (همان، ۱۶۷). این عکس همان “نشانه واقعیت” به جای “واقعیت” است، نشانه‌ای با وضع رمزگان جدید که معنایی جدید برای واقعیتی جدید آفریده است. واقعیت جدید واقعیتی افزوده بر واقعیت موجود است و معنا در میانه این دو

بحران بازنمایی در رمان *آزاده خانم* و نویسنده/اش نوشته رضا براهنی، صص ۲۰۴-۱۸۵ ۱۹۵

واقعیت سرگردان است. به کلام دیگر، معنا در این سرگردانی دوپاره شده و امکان بازنمایی واقعیتی واحد را از دست داده است.

فزون واقعیت و شکاف در بازنمایی معنا

«شکاف در بازنمایی معنا» را نخستین بار بارت در سال ۱۹۷۱ مطرح کرد (مکاریک، ۱۳۸۸: ۷۷). این حالت وضعیت «بی معنایی» نیست. این بدین معناست که دنیای پسامدرن در بازنمایی یک معنا به زمان و مکان معینی محدود نیست. در بازنمایی معنای پست مدرن امکان حضور هم زمان شهریار قصه های هزارویک شب و شهریار نمایش نامه /دیپ شهریار وجود دارد. امکان حضور هم زمان کاوafi،^۷ سفریس،^۸ حکمت،^۹ ریتسوس^{۱۰} و فاضل حسنی داغلارجا^{۱۱} وجود دارد. در چنین جهانی، این امکان وجود دارد که شخصی بر ترک دئونیزوس بنشیند و شمس را به جان مولای قونیوی ببندازد (براهنی، ۱۳۸۱: ۱۵۶).

شکاف در بازنمایی معنا ناظر بر تکرر و امکان هم کناری و هم زیستی معانی گوناگون است. در این هم زیستی، سنخیت معنا واجد اصالت نیست. الهه یونانی شراب و شهوت در این سپهر معنایی است که می تواند عارفی چون شمس را به جان مولانا ببندازد. این شکاف بیش از آنکه معنا را تهدید کند، دامنه آن را گسترش داده است و فضایی مناسب تر و مهیاء تر برای بهره وری بیشتر فراهم آورده است. به عبارت بهتر، معانی کلان در گستره فرهنگ پست مدرن به معناهای خرد تقسیم می شود که راه دسترسی بیشتری به آن وجود دارد. فراهم شدن امکان دسترسی انسان به معناهای خرد، گسسته و ناپایدار در پسامدرنیته، نوع نگرش به هستی انسانی را دست خوش دگرگونی های گسترده ساخته است. دیگر انسان اهمیت خود را به منزله عامل شناسا از دست داده است؛ زیرا معمول های شناخت نیز اهمیت پیشین خود را از دست داده اند. سوژه بودن انسان مدرن در گرو معناهای یک پارچه و قطعیت یافته بود. بحران معنا عمیقاً بر وضعیت سوژگی انسان مدرن تأثیرگذار بوده است.

بحران معنا و سوژه

شخصیت داستانی یک «ایده» است. ایده برای تبدیل شدن به سوژه باید بازنمایی شود و این از سرآغاز فلسفه مدرن درکانون توجه بوده است. آنچه در فلسفه متأخر تفاوت کرده، چگونگی این بازنمایی است. «به نظر هیوم، ایده کلی باید بازنمایی شود ولی فقط در یک پنداشت درون شکلی از یک ایده جزئی که کمیت و کیفیتی مشخص دارد» (دولوز، ۱۹۹۷:

(۲۵). ایده کلیتی است که بازنمایی فی‌نفسه آن نمی‌تواند تمامی خصلت‌های سوژگی‌اش را عیان کند. سوژهٔ پسامدرن نه با خصلت‌های واقعی و کلی که با خصلت‌نماهای جزئی و خیالی بازنمایانده می‌شود. این خصلت‌نماها هریک ایده‌ای جزئی در قالب شخصیتی متفاوت است. این شیوهٔ شخصیت‌پردازی به‌جای بیان ویژگی‌های روانی کنشگر، او را در قالب شخصیت‌های دیگری فرومی‌برد که غالباً به‌صورت ازپیش‌موجود در متون ادبی پیشین برای خواننده شناخته‌شده یا قابل شناسایی‌اند.

در نگاه از بیرون به چنین فرایندی، ممکن است تکرر و خردشدن معنا به معناگریزی یا معنازدایی تعبیر شود. خردشدن معانی بزرگ از کیفیت استعلایی آن می‌کاهد اما با نگاه از درون به سوژه‌ای که با بحران بازنمایی مواجه است یا به‌عبارتی نگاه از دیدگاه سوژه‌ای که با بحران بازنمایی مواجه است، جنبه‌ای دیگر از ویژگی‌های انسان پسامدرن روشن می‌شود. «هابرماس می‌گوید سخن‌گفتن از بحران تداعی‌گر معنایی تلویحاً بهنجار است. این جنبهٔ بهنجار در سوژه‌ای نهفته است که گرفتار بحران است و حل بحران "آزادی سوژهٔ گرفتار بحران است"» (به‌نقل از میلر، ۱۳۸۸: ۱۰۵).

ازمنظر خود سوژه، گستردگی بازنمایی، رهایی از قیدوبند معناهایی است که همواره او و سوژکتیویته‌اش را منقاد خود کرده بوده است. این رهایی در آنچه از تأثیر و تأثر آزاده‌خانم با شخصیت‌های شهیر دوران کهن و معاصر بیان شد یا سفر او در زمانی چهارروزه به پترزبورگ و تجربه‌اش در میان‌متنیت با داستانی از داستایفسکی یا دیگران، بیان‌کنندهٔ آزادی سوژه و امکان بازی ذهن در زمینهٔ دلخواه او است. سوژهٔ مدرن با آگاهی‌اش بازشناخته می‌شود. امکان بازی آزادانهٔ ذهن در زمینه‌ای از سوژکتیوئهٔ در بحران، به‌طور مستقیم بر وضعیت آگاهی سوژه تأثیرگذار است و سوژهٔ پسامدرن، سوژه‌ای که وضعیت سوژگی آن در بحران قرار دارد، در نسبتش با آگاهی کاملاً با سوژهٔ مدرن تفاوت دارد.

سوژهٔ در بحران و آگاهی

آزادی ذهنی سوژه در انتخاب زاویهٔ دید انسجام سوژکتیو سوژه را در بازنمایی خود ازبین می‌برد و اوضاع را برای کسب آگاهی به‌وسیلهٔ سوژه نامناسب می‌سازد. «دانش آن زمانی به‌دست می‌آید که سوژه به‌طرز صحیحی ابژه (چیز یا تصور) را بازنمایی می‌کند» (لان، ۱۳۹۱: ۱۰۳). عدم بازنمایی کامل ابژه یا موضوع بازنمایی مانع ایجاد تمرکزی می‌شود که برای کسب آگاهی لازم است. درحقیقت، در چنین وضعیتی آگاهی‌های خرد حاصل از جنبه‌های مجزای بازنمایی قابلیت اتصال به هم و اشتراک معانی برای حصول به دانش را

نمی‌یابد. این جاست که خلأ آگاهی سوژه باید با حضور عامل بیرونی جبران شود، عاملی که اگرچه پیش‌گو نیست، نسبت به دیگر کنشگران حاضر در متن حامل آگاهی‌های بیشتری است. در فقدان انسجام ذهنی سوژه حضور چنین عامل خارجی‌ای می‌تواند نظام متنی روایت را حفظ کند، هرچند این حضور انفعالی باشد.

درجایی از رمان *آزاده‌خانم* و نویسنده/ش، آزاده‌خانم درون اتومبیل راوی/ نویسنده نشسته و با او هم‌صحبت شده است:

من شخصیت اصلی رمان تو هستم و هرگز اجازه نمی‌دهم این سگ‌ها آن جنازه‌های روی باربند را تکه‌پاره کنند و یا به تو صدمه بزنند. ماشین را روشن کن پسردایی. راه بیفت. این رمان باید به مقصد برسد (براهنی، ۱۳۸۱: ۲۰۴).

انفعال نویسنده به‌هنگام حضور در متن، از این راز پرده برمی‌دارد که نویسنده و راوی رمان (دکتر رضا و دکتر شریفی) یک شخص هستند، موضوعی که تا پیش از این از خواننده پنهان نگه داشته شده بود. بدین‌شکل، بازنمایی نویسنده/ راوی نیز با بحران مواجه شده است.

حضور این‌گونه نویسنده در روایت محل تأمل بسیار است. اصولاً حضور نویسنده در متن و گفت‌وگوی او با کنشگران داستان به‌خودی‌خود شگرد داستان‌نویسی پسامدرن به‌شمار نمی‌آید. استفاده از این شگرد زمانی داستان را به پسامدرنیسم مرتبط می‌کند که سوژه درون‌متنی سوژه‌ای باشد که در کسب آگاهی‌های لازم برای ادامه سیر داستانی متن ناتوان است. چنین سوژه‌ای درواقع احساس را جایگزین تعقل کرده است. این روند، انتقال از سازوکارهای کسب آگاهی به فرایندهای احساسی است. آنچه مبنای امکان‌پذیری شکاف در بازنمایی معناست، تکیه سوژه بر ویژگی‌های احساسی انسان به‌جای حقیقت‌های حامل آگاهی او است. در این وضعیت، «من آگاه به من حساس لذت فروکاسته می‌شود» (کریچلی، ۱۳۹۱: ۳۷). انتقال از آگاهی به حساسیت، انتقال از تعقل به احساس، نتیجه نیاز سوژه به «دیگری» است. کسب آگاهی نیازمند به دیگری و برقراری ارتباطی معنادار میان دو طرف است. به این سیاق، در دنیای پسامدرن شناخت سوژه به‌واسطه دیگری صورت نمی‌پذیرد و هویت سوژه بازبسته به شناخت‌های دیگری از او نیست. سوژه پست‌مدرن در هم‌کناری با سوژه‌ای دیگر است که هستی خود را درمی‌یابد. این وضعیت ناشی از آن است که سوژه در مراحل شناخت، با گذار از خودبودگی مطلق مدرنیستی، دچار دیگربودگی شده

است. وقتی انسان خود را در قالب دیگری درک می‌کند، به دنبال شناخت او بر نمی‌آید. به عبارت دیگر، نوعی خودآگاهی جایگزین آگاهی می‌شود.

سوژه‌های هم‌کنار آگاهی خود را با هم به اشتراک نمی‌گذارند، بلکه از طریق احساس خودآگاهی مجزا در کنار خود، به وجود خویش پی می‌برند. «خودآگاهی فقط برای خودآگاهی دیگر وجود دارد. درواقع به این خاطر خودآگاهی است؛ زیرا تنها به این طریق است که یگانه‌بودن خود و دیگربودگی‌اش برای او عیان می‌شود» (هگل، ۲۰۰۴: ۱۱۰). به این اعتبار، سوژه در حلوش در قالب اشخاص متعدد می‌خواهد به وحدت اجزای بازنمودی خویش دست یابد. وجوه مختلف بازنمود یک شخصیت داستانی در متن پسامدرن، از طریق مشارکت در خودآگاهی دیگری، خودآگاهی خود را اثبات می‌کند. برای رسیدن به این تثبیت راه دیگری پیش‌روی چنین سوژه‌ای نیست. در فرهنگ پست‌مدرن با حذف امکان تشکیل فضای میان‌ذهنی میان خود و دیگری، زمینه حصول آگاهی از میان‌رفته، امکان اشراف به جنبه‌های گوناگون بازنمایی وجود سوژه نیز برای خود او میسر نیست. در رمان موضوع بحث، سوژه از طریق کسب خودآگاهی به واسطه فرورفتن در قالب شخصیتی دیگر به جنبه‌ای از خودآگاهی خود واقف شده است.

از آگاهی تا خودآگاهی

احساس و خودآگاهی با یکدیگر در ارتباط مستقیم‌اند. «خودآگاهی اثر یک احساس است»^{۱۲} و این احساس تروما است» (کریچلی، ۱۳۹۱: ۹۷). تروما (ضربه عاطفی) در بازنمایی‌های گوناگون سوژه در رمان مشهود است. حضور سوژه در مقابل شخصیت‌های داستانی پیشین در لحظات اوج عاطفی آنها صورت گرفته است. از جمله این نقاط اوج ضربه عاطفی می‌توان به کنش پایانی شخصیت «آنا» در رمان *آناکارینا* نوشته لئو تولستوی اشاره کرد. آزاده‌خانم در نامه‌ای به دکتر شریفی، که پس از مرگش در اختیار دکتر شریفی قرار گرفته، درباره زندگی و مرگ خود چنین به او توضیح داده است:

قرار بود من "ناستکا" باشم، ببینید چه شده‌ام (براهنی، ۱۳۸۱: ۲۵۷)

و در پایان نامه، خود را با شخصیت اصلی رمان *آناکارینا* مقایسه کرده و ترومای لحظه مرگ او را با وضعیت مرگ خود برابر نهاده است:

آنا چشمان خود را گشود و دید که ترن حرکت می‌کند. او مسافت بین ترن و خود را با نگاه سریعی برآورد کرد، چمدان را به دور افکند و بر روی خود علامت صلیب کشید. آن‌گاه خویشتن را به زیر چرخ‌های سنگین قطار افکند (همان).

می‌توان ادعا کرد تروما نقشی پررنگ در اتفاقات سراسر رمان دارد. نویسنده نقطه‌های عطف رمانش را برپایه ضربه‌های عاطفی بنا کرده است. ضربه عاطفی با نفی آگاهی‌های ازپیش‌موجود، که از آن‌پس آگاهی‌های کاذب تلقی می‌شود، بر وضعیت سوژگی شخصیت‌ها تأثیر می‌گذارد. سوژکتیویته سوژه با آگاهی قوام می‌یابد و میل سوژه پسامدرن به خودآگاهی، این سوژکتیویته را متزلزل می‌کند.

خودآگاهی و کاهش سوژکتیویته سوژه

فروکاست من آگاه بازنمایی به من حساس در این رمان سبب شده که سفر سوژه و ارتباطات ذهنی او همگی با شاعران و نویسندگان یا شخصیت‌های داستانی باشد که از بار عاطفی بیشتری نسبت به دیگران برخوردارند. سوژه حساس و به‌دنبال لذت، همان سوژه به‌دنبال رهایی است، رهایی حاصل از بازنمایی‌های معطوف به زاویه‌های دید گوناگون. رهایی یکی از پیامدهای تروما نیز هست. افکندن خود به زیر چرخ‌های قطار را می‌توان اوج تمایل به رهایی دانست. نمونه‌ای دیگر از میل به رهایی در شخصیت مادر نویسنده/راوی متجلی است. راوی احساسی‌ترین رابطه را در طول رمان با مادرش دارد. فراموشی مادر راوی نمودی از رهایی کامل اوست. این رهایی به او اجازه داده است خود را در نقش شخص محبوبش فروبرد. او پس از گم‌شدن یک‌روزه و پیداشدن مجدد، خود را "آزاده خانم" معرفی کرده است (براهنی، ۱۳۸۱: ۳۱۱-۳۱۲). این به‌معنای یکی‌شدن دو شخصیتی است که بیشترین علاقه نویسنده به آن دو تعلق دارد. به‌عبارت دیگر، نویسنده نتوانسته است تعلق‌خاطر خود به دو شخصیت رمانش را از هم تفکیک کند.

توجه به احساس به‌جای کسب آگاهی، مفهوم سوژه در معنای "فاعل شناسنده" را دچار تزلزل می‌کند. سوژکتیویته سوژه در چنین فرایندی رو به کاستی می‌گذارد و تا غیبت کامل پیش می‌رود. توجه به این فرایند در حالت معکوس آن در نظریه‌های انتقادی اعضای مکتب فرانکفورت درخور تأمل است: «فقط غیبت سوژکتیویته است که به هورکهایمر امکان می‌دهد تا از سوژکتیویته به‌منزله معیار عقل‌گریزی زمان حال استفاده کند» (میلر، ۱۳۸۸: ۴۶). بدین‌ترتیب، کاهش و غیبت سوژکتیویته و امکان کسب آگاهی در رابطه‌ای دیالکتیکی مقوم یکدیگرند و محصول (سنتز) آن، مرگ سوژه و جهان متعلق به آن در متن پسامدرن است. در رمان *آزاده خانم* و نویسنده/ش کنشگران متعددی که راوی با آنها در رابطه عاطفی قرار گرفته و در فصل‌هایی به‌صورت متناوب از آنها نام برده شده است، همگی شخصیت‌های خیالی

هستند. "دیسه" یکی از این شخصیت‌هاست که ماجراهای او با راوی به تفصیل شرح داده شده است. راوی هنگام سفر به اتریش به جست‌وجوی او برمی‌آید، اما به نتیجه نمی‌رسد. در پایان فصل جست‌وجو برای یافتن دیسه، دو دوست راوی برای او نامه‌ای می‌نویسند و به صورت مشروح اطلاعاتی از زندگی دیسه را برایش ارسال می‌کنند. درحالی‌که در سراسر نامه به زندگی واقعی دیسه، وضعیت پدر و مادرش، علاقه‌های تحصیلی و هنری‌اش و... پرداخته شده، در پایان نامه خطاب به همسر راوی چنین نوشته شده است:

خانم، خیالتان راحت باشد، هیچ سندی دال بر ارتباط بین شریفی و دیسه به دست نیامده است. دیسه موجودی خیالی است و کسی نمی‌تواند او را به دنیای واقعیت برگرداند (براهنی، ۱۳۸۱: ۳۶۳).

کاهش سوژکتیویته و تسلط احساس بر آگاهی، رابطه پیش‌گفته میان نشانه، رمزگان و زبان را مخدوش می‌کند. نشانه برای معنابخشی به زبان از طریق رمزگان به آگاهی متکی است، نه به احساس، و آگاهی در سوژکتیویته شکل می‌گیرد. گسست رابطه این عوامل به عدم امکان برقراری ارتباط معنایی میان نشانه و زبان انجامیده و بازنمایی واقعیت را از طریق زبان با مشکل مواجه ساخته است. این همان وضعیتی است که از آن با نام بحران بازنمایی یاد می‌کنیم.

مرگ سوژه و بحران بازنمایی

در وضعیت بحران بازنمایی، کاهش سوژکتیویته و درنهایت غیبت آن، که به "مرگ سوژه" تعبیر می‌شود، به معنای نابودی کامل آن نیست. سوژه در صورت تام و تمام خود از متن غایب است، اما بازنمایی جزئیاتش همچنان به صورت گسسته وجود دارد. عبارت «موجود خیالی» در ابتدا بر وجود سوژه و در مرحله بعد بر خیالی‌بودن آن دلالت دارد. درحقیقت، می‌توان گفت در این وضعیت، سوژه وجودی است که جهانی برای حضورش تعریف نشده است. سوژه بی‌جهان مانند آزاده‌خانم است که ایرانی و زاده تبریز است اما نه به تبریز تعلق دارد، نه به تهران و نه به ایران. او هر لحظه در قالب شخصیتی بازنمایی می‌شود و متناسب با جهان زیست آن شخصیت موطنی می‌یابد. سوژه در بحران بازنمایی «نخست بی‌جهان یا به جهان خویش نامطمئن است و باید در ابتدایی‌ترین مرحله، به جهانی از آن خودش اطمینان یابد» (هایدگر، ۲۰۰۱: ۲۰۵). نتیجه‌ای که می‌توان از این قیاس گرفت این است که با کاهش میزان ذهنیت سوژه، عینیت متعلق به او نیز کاسته می‌شود.

بدین ترتیب، سوژه در بحران بازنمایی را می‌توان به‌طور کلی "سوژه در بحران" نیز نام نهاد. سوژکتیویته سوژه در بحران پراکنده است و این پراکندگی‌ها با یکدیگر هم‌پوشانی

ندارند. عینیت متناظر با هر قطعه از ذهنیت نیز واجد همین خصلت است، اما عینیت‌های پراکنده نمی‌توانند سازنده یک جهان واقع باشند. این گونه است که سوژه پسامدرن بی‌جهان است. در رمان *آزاده خانم* و نویسنده/ش، راوی (به مثابه سوژه) برای جبران بی‌جهانی خود به تخیل دست زده و جهانی خیالی برای خود آفریده است:

در بیست و چهار سالگی صاحب زنی از محله "آنا تومبا"ی شهر "تسالونیک" یونان شد که بعدها هرگز نفهمید چرا دست کم از روی کنجکاوی حتی یک بار به ذهنش نرسیده که از "تسالونیک" و از آن محله کاملاً خیالی "آنا تومبا" دیدن کند (براهنی، ۱۳۸۱: ۳۶۵).

واقعیت جهان زیست سوژه چنان با خیال آمیخته است که در انتها، وقتی دیگر سوژه رمان (دکتر شریفی) خود را به همراه آثار مکتوبش به آتش می‌کشد و به پنجره خانه‌اش نگاه می‌کند، می‌بیند: «دکتر رضا، زنش و دو پسرش پشت شیشه‌ها ایستاده‌اند» (همان، ۶۰۷). در دنیای داستان پست‌مدرن یک وجه از بازنمایی سوژه می‌تواند خود را به آتش بکشد، در حالی که وجه دیگری از بازنمایی همان سوژه، در همان زمان، نظاره‌گر این انتحار است. تداخل خیال و واقعیت در داستان پسامدرن، بیش از آنکه شگردی روایی باشد، نیازی هستی‌شناختی است. سوژه پسامدرن در هستی خود دچار چندپارگی و چندگونگی است. پذیرش شخصیت‌های متفاوت به وسیله یک کنشگر داستانی قرار گرفتن سوژه در قالب انسان‌های متعدد نیست، بلکه بازنمایی جنبه‌های گوناگون وجودشناختی آن کنشگر است. سوژه در رمان مورد بحث (*آزاده خانم*) هربار در قالب یک شخصیت متجلی نشده، بلکه تمام شخصیت‌هایی که آزاده خانم در هیئت ایشان باز نمود یافته است، در کنار هم، یک شخصیت واحد برای او ساخته‌اند، شخصیت واحدی که واجد اتحاد هستی‌شناختی از جنبه‌های گوناگون بازنمایی نیست. سوژه در بحران، شخصیتی در متن ادبی را ایجاد می‌کند. برای این شخصیت نمی‌توان به دنبال ویژگی‌های معمول شخصیت‌پردازی داستانی بود. تضاد جنبه‌های گوناگون شخصیتی او با این‌همانی تمامی این جنبه‌ها در رابطه‌ای تنگاتنگ اما دیالکتیکی است. سوژه در هر لحظه شخصیتی ویژه دارد و در همان لحظه شخصیت خاص پیشینی خود را نیز به همراه دارد، بی‌آنکه آن دو شخصیت مکمل هم باشند؛ از این‌روست که می‌توان سوژه پسامدرن را سوژه‌ای دارای بحران هویت نیز دانست. سوژه‌ای که با تمامی این بحران‌ها درگیر است، بازنمایی‌کننده بحران در فلسفه زندگی

انسان در وضعیت پست‌مدرن است و گرنه در موقعیت اجتماعی عصر حاضر، همچون گذشته، انسان به زندگی هرروزه خود مشغول است.

نتیجه‌گیری

بازنمایی با نشانه و شیوه‌های دلالت‌گری معنا پیدا می‌کند. وقتی این وضعیت دلالتی دچار نابسامانی می‌شود، انسانی که قرار است در جریان بازنمایی به سوژه بدل شود نیز گرفتار نابسامانی در وضعیت سوژگی خود می‌شود. اصطلاح "بحران بازنمایی" دربرگیرنده وضعیت عمومی سوژه پست‌مدرن است و بقیه بحران‌هایی که این سوژه در اندیشه فلسفی امروز با آن درگیر است نیز در آن قابل تجمیع و ارزیابی است. بحران بازنمایی نشان‌دهنده جدایی جلوه‌های متفاوت هستی آدمی در وضعیت پست‌مدرن است، ویژگی‌هایی که خودآگاهی سوژه هرکدام را از خودآگاهی سوژه‌ای دیگر به‌دست می‌آورد. سوژه و دیگری در این فرایند خودآگاهی خود را با هم به اشتراک نمی‌گذارند و بدین ترتیب خودآگاهی‌های حاصل‌شده در قالب آگاهی مجموع نمی‌شود. از نگاهی دیگر، بحران شخصیت، بحران هویت، بحران معنا و دیگر بحران‌های گریبان‌گیر سوژه مدرن را باید محصول همین فقدان آگاهی و اتکا به خودآگاهی‌هایی دانست که امکان تجربه‌شدن ندارند. از این جهت، می‌توان رمان *آزاده‌خانم* و نویسنده/ش را از جمله معدود رمان‌هایی دانست که به‌خوبی توانسته است این وضعیت بحرانی را در خود به‌نمایش بگذارد و به‌منزله یکی از رمان‌های موفق پست‌مدرن ایران شناخته شود.

پی‌نوشت

1. Representation

2. John Barth

3. Signification

۴. رمزگان مبنای معنامندی زبان است. «زبان همچون نظامی بسته و محدود، شکل‌گرفته از عناصری دانسته می‌شود که براساس قاعده‌هایی ویژه ترکیب می‌شوند و رساننده معنا هستند. پیام را با این عناصر می‌توان شناخت و اینان را رمزگان می‌نامیم» (احمدی، ۱۳۸۶: ۳۹).

۵. چارلز سندرس پیرس فیلسوف و نشانه‌شناس شهیر آمریکایی (۱۸۳۹-۱۹۱۴)

6. Hyperreal

۷. کنستانتین کاوافی، شاعر و روزنامه‌نگار یونانی (۱۸۶۳-۱۹۳۳).

۸. گیورگوس سفیریس، از مهم‌ترین پایه‌گذاران شعر معاصر یونان (۱۹۰۰-۱۹۷۱).

۹. ناظم حکمت، از برجسته‌ترین شاعران و نمایش‌نامه‌نویسان لهستانی تبار ترکیه (۱۹۰۲-۱۹۶۳).

۱۰. یانیس ریتسوس، شاعر معاصر یونانی (۱۹۰۹-۱۹۹۰).

بحران بازنمایی در رمان *آزاده‌خانم* و نویسنده‌اش نوشته رضا براهنی، صص ۱۸۵-۲۰۴ ۲۰۳

۱۱. فاضل حسنی (حسنو) داغلارجا، شاعر معاصر ترکیه (۱۹۱۴-۲۰۰۸).

12. Conciousness in the effect of effects.

منابع

- احمدی، بابک (۱۳۸۶) *از نشانه‌های تصویری تا متن، به‌سوی نشانه‌شناسی ارتباط دیداری*. چاپ هفتم، تهران: مرکز.
- براهنی، رضا (۱۳۷۱) *طلا در مس (در شعر و شاعری)*. بی‌جا: نویسنده.
- ____ (۱۳۸۱) *آزاده‌خانم و نویسنده‌اش یا آشویتس خصوصی دکتر شریفی*. چاپ دوم. تهران: کاروان.
- ____ (۱۳۸۸) *خطاب به پروانه‌ها و چرا من دیگر یک شاعر نیمایی نیستم*. چاپ دوم. تهران: مرکز.
- ____ (۱۳۹۳) *قصه‌نویسی*. چاپ چهارم. تهران: نگاه.
- پاینده، حسین (۱۳۸۶) «رمان پسامدرن چیست؟ (بررسی شیوه‌های روایت در رمان *آزاده‌خانم* و نویسنده‌اش)». *ادب‌پژوهی*. شماره ۲: ۱۱-۴۷.
- پیروز، غلامرضا، زهرا مقدسی و محدثه فتوت (۱۳۹۰) «بررسی مؤلفه‌های پسامدرن در رمان *آزاده‌خانم* و نویسنده‌اش نوشته رضا براهنی». *جامعه‌شناسی هنر و ادبیات*. شماره ۱: ۱۳۳-۱۵۷.
- تدینی، منصوره (۱۳۸۸) *پسامدرنیسم در ادبیات داستانی ایران*. تهران: علم.
- چوبک، صادق (۱۳۵۶) *سنگ صبور*. تهران: کتاب‌های لک‌لک.
- دریفوس، هیوبرت و پل رابینو (۱۳۹۱) *میشل فوکو، فراسوی ساخت‌گرایی و هرمنوتیک*. ترجمه حسین بشیریه. چاپ دهم. تهران: نی.
- شهپرراد، کتابون (۱۳۸۴) «اسطوره و اسطوره‌زدایی در *آزاده‌خانم* و نویسنده‌اش». *پژوهش زبان‌های خارجی*. شماره ۲۶: ۴۷-۵۸.
- عامری، رضا (۱۳۷۸) «به‌صدا آوردن جهان آینده». *گلستانه*. شماره ۴: ۴۳-۴۵.
- کریچلی، سایمون (۱۳۹۱) *لویناس و سوپرتکتیویته پساواسانانه*. تدوین و ترجمه مهدی پارسا و سحر دریاب. تهران: رخ‌داد نو.
- لان، کریس (۱۳۹۱) *ویتگنشتاین و گادامر*. ترجمه مرتضی عابدینی‌فرد. تهران: کتاب پارسه.
- مکاریک، ایرنه ریما (۱۳۸۸) *دانش‌نامه نظریه‌های ادبی معاصر*. ترجمه مهران مهاجر و محمد نبوی. چاپ سوم. تهران: آگه.
- میلر، پیت (۱۳۸۸) *سوژه، استیلا و قدرت در نگاه هورک‌هایمر، مارکوزه، هابرماس و فوکو*. ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده. چاپ سوم. تهران: نی.
- هدایت، صادق (۲۵۳۶) *یوف کور*. چاپ جدید. تهران: جاویدان.
- Baudrillard, Jean (1983) *Simulations*. tr. Paul Foss, Paul Patton and Philip Beitchman, U.S.A: Columbia University .

- (2007) *Forget Foucault*. tr. Phil Beitchman, Lee Hildreth and Mark Polizzotti, U.S.A: Semiotext(e).
- Chandler, Daniel (2007) *Semiotics: The Basics*. Second Edition, U.k & U.S.A: Routledge.
- Deleuze, Gilles (1997) *Empiricism and Subjectivity*. tr. Constantin V. Boundas, U.S.A: Columbia University Press.
- Foucault, Michel (2005) *The Order of Things, An Archaeology of the Human Sciences*. U.K & U.S.A: Taylor and Francis e-Library.
- Hall, Stuart (1997) *Representation: Cultural Representations and Signifying Practice*. U.K: Sage Publications.
- Hegel, Georg Wilhelm Friedrich (2004) *Phenomenology of Spirit*. tr. A. V. Miller, Second Published, U.S.A: Oxford University Press.
- Heidegger, Martin (2001) *Being and Time*. tr. John Macquarrie & Edward Robinson, U.K: Blackwell.
- Schopenhauer, Arthur (2010) *The World as Will and Representation*. Edited & Tr: Judith Norman, Alister Wolchman and Christopher Janaway, U.K: Cambridge.
- Zizek, Slavoj (2008) *The Sublime Object of Ideology*. U.S.A & U.K: Verso.